

## درس پانصد و پنجاه و پنجم

### مکتب اولیاءالله؛ مکتب حریت و آزادگی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

یک وقتی حرص و جوش زیاد می خوردیم بعد به خودم گفتم که این حرص و جوش ها را برای چه کسی داریم می خوریم؟! آن کسی که باید بفهمد می فهمد و آن کسی که نمی خواهد بفهمد من برای این حرص و جوش بخورم؟! آدم باید خیلی احمق باشد که بخواند برای کسی حرص و جوش بخورد که می گوید که من نمی خواهم بفهمم اصلاً تو چه می گویی؟! من می خواهم اصلاً خواب باشم!

خدا بیمارزد یک بنده خدایی راجع به دو نفر می گفت که - یکی شان امام جمعه است و یکی شان نبود، بعد حالا آن یکی فوت کرده و آن که امام جمعه است هنوز هست دوتا برادر بودند - فلانی خواب است و شخص خوابیده را می شود بیدار کرد آدم تکانش بدهد و با او حرف بزند اما فلانی خودش را به خواب می زند، برای آن دیگر نمی شود کاری کرد. وقتی کسی خودش را به خواب بزند آدم می آید تکانش بدهد دوباره خورخور می کند! دوباره آدم تکانش می دهد که بلند شو [اما خودش را به خواب می زند]! برای او نمی شود کاری کرد. بعد گفتیم که ما برای چه کسی حرص و جوش بخوریم؟! برای کسی که خودش را دارد به خواب می زند؟! من به یک بنده خدایی گفتم که بابا این حرف های من را در گوش خر بگویی می فهمد! یعنی این قدر واضح است جداً می گفتم، هان! می گفتم که بابا این حرف من را به خر بگویی می فهمد و گوشش را تکان می دهد که فهمیدم! دمش را می چرخاند یعنی این قدر واضح است. اما اینها دودوتا را می گویند که شش تا می شود! دودوتا چهارتا نیست شش تا است!

تلمیذ: پنج تا نگویند ...

استاد: نه می گویند که شصت تا است!! حالا ارفاق می کنیم! گفتم که آخر بابا این مقدمه، این صغری، این هم کبری و این هم نتیجه. اگر در صغری اشکال داری بگو و اگر در کبری حرف داری بگو از ضم این دو نتیجه این است می گویند که نه خیر نتیجه آن است! حالا آدم با این وضعیت چه کار کند؟! رهایش کن.

تلمیذ: (لَعَلَّكَ بُخِعَ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ)!

۱. سوره شعراء (۲۶) آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۴۱:

«نزدیک است که تو از شدت غصه و کثرت اندوهی که بر ایمان نیاوردن اینها می خوری؛ جان خود را هلاک کنی!»



استاد: بله بله، آن آیه دیگر می گوید: ﴿وَمَا أَكْتَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> و این نشان می دهد که آدم باید کار خودش را بکند و پی کارش برود. اگر گوش داد، داد و اگر گوش نداد، نداد. طرف نمی خواهد گوش بدهد می گوید که نمی خواهم دیگر آدم چه چیزی بگوید؟!

سال ها قبل، ده سال پیش طرف به من تلفن کرده که آقا فلان آقا فلان. به او گفتم که شما در فلان شهرستان هستید ماهی چند دفعه برای کار به طهران می روی و برمی گردی؟! گفت که من ماهی سه مرتبه باید به طهران بروم. یک کارخانه ای بود که او کارمندش بود باید به طرف طهران می رفت. گفتم که این کار برای تو مهم تر بود که ماهی سه دفعه داری به طهران می روی یا اینکه دنیا و آخرت مهم تر بود؟! تو که در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این حرف ها را به ما می زدی، آقا تو را پیش ما فرستادند تو در آن زمان این را می گفتی و این حرف ها را می گفتی این قدر آخرت ارزش نداشت؟! من نمی گویم که ماهی سه دفعه قم بیا، در عرض این یک سال یک دفعه قم آمدی با من حرف بزنی؟! یک بار! همین تلفن زدن و سلام حال شما خوبه و این حرف ها [کافی بود]؟! گفتم که این قدر ارزش داشت؟! گفتم که یک سؤال دیگر از تو می کنم اگر تو قم می دانستی که یکی اینجا هست که می توانی یک شب به خدمتش برسی ملاقات با ما به اندازه یک شب خدمت یکی رسیدن ارزش نداشت؟! که تو بلند شوی برداری ...؟! حالا بنده یک الفاظ دیگری به کار بردم! اینجا حالا در حضور حضرت عالی شرم حضور دارم!!

*تلمیح: شاید یک ضعیفه بود.*

استاد: نه! مرد بود. گفتم که این قدر ارزش نداشت؟! گفتم که حالا که این طور است پس در همان [حالت] بمان و ماند و تا حالا هم همین طور بر همان حال است! به هر حال گفتیم که حالا برای چه کسی حرف بزیم؟! برای چه کسی غصه بخوریم؟! برای چه کسی کار بکنیم؟! طرف خودش نمی خواهد! وقتی طرف نمی خواهد، خب نمی خواهد! مسائل آن قدر پیچیده و بغرنج نبوده خیلی ساده تر از این مثل آب خوردن است صدر بار گفتم که بنده برای مذاکره در ملاً عام آمادگی دارم صد بار هم اعلان کردم یک بار این تقاضای ما قبول شد؟! یک بار پذیرفته شد؟! بابا مذاکره یعنی سلام علیکم حال شما چطور است! نظر شما نسبت به این قضیه چیست؟! نظر بنده چیست. شما چه پاسخی دارید؟! پاسخ بنده چیست. آقا آیا این کفر است؟! یعنی می گویم که اصلاً مسئله دودوتا چهارتا است دیگر، آقا ما با شما چطوری ارتباط برقرار کنیم؟! آیا یک سیلی در گوش هم بزیم این ارتباط است؟! یا اینکه بیایم مثل آدم بنشینیم حرف بزیم؟!

<sup>۱</sup> . سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۹۲:

«ای پیغمبر اکثر مردم مؤمن نیستند گرچه تو خود را برای هدایت آنان به تعب اندازی و میل و حرص شدید به ایمان آنها داشته باشی.»

اصلاً بنده شامی به مدینه پیش موسی بن جعفر علیهما السلام آمدم. موسی بن جعفر در گوش او کشیده زد؟! فحشش داد؟! اینهایی که پیش امام صادق علیه السلام می آمدند امام صادق به آنها فحش می داد؟! اصلاً من کافر و دهری و ابن ابی العوجاء، خوب است؟! من ابن ابی العوجاء هستم بالاترین از این که نیستیم! دهری ضد خدا و پیغمبر، بقیه هم همه امام صادق و امام باقر هستند و همه در مقام ائمه نعوذ بالله هستند یا بالاتر! آنها چه کار می کردند؟! آنها فحش می دادند؟! آنها ابن ابی العوجاء را به دار می زدند؟! آنها دهریون را به چاه می انداختند؟! آنها می گفتند که به این دهریون سلام نکنید نجس می شوید؟! این را می گفتند؟! یا اینکه اینها را در مجلس می آوردند که بابا با او بحث کن بحث کن بحث کن! کدام یک از اینها بوده است؟!

عکرمه از مخالفین با امام باقر علیه السلام چه کسی بود؟! این همانی بود که آمد پیش امام باقر نشست وقتی نشست بدنش شروع به لرزیدن کرد، گفت که من تابه حال این طور برایم پیش نیامده است. حضرت فرمودند: بله که پیش نیامده تو تا حالا کجا می رفتی؟! خبر نداشتی هم چنین جا و وضعی هست باید هم تنت بلزد وقتی که به اینجا می آیی! تو چه کسی هستی؟ شروع به حرف زدن با او می کنند.<sup>۱</sup>

حالا ما می گوئیم که آقا به مذاکره بیایید و این اختلاف و این مسائل را کنار بگذاریم و ببینیم که بابایمان چه گفت؟ همانی که گفته را عمل کنیم. می گویند که نه خیر صلاح نیست!! اصلاح چیست؟! فحش دادن صلاح است؟! سلام نکنید صلاح است؟! چند بار گفتم که آقا من تنها و همه هر کسی هست بسم الله بیاید؟! من تنها با یک عبا بلند می شوم می آیم مشروط به اینکه فیلم برداری بشود و ضبط صوت هم گذاشته بشود و ضبط صوت و فیلم هم دست بنده باشد، نه دست آنهايي که بعداً [بگویند که] نصفش پاک شد! آخر آقای اخوی صحبت کردند ولی از عجائب روزگار برای اولین بار در تاریخ ضبط صوت از اوئی که ادیسون ضبط صوت را درست کرد - ادیسون درست کرد یا کسانی دیگر بودند؟! نمی دانم! - تابه حال پیش نیامده که چراغ ضبط روشن باشد نوار بچرخد ولی ضبط نکند! این اولین بار به اعجاز بعضی از افراد که قرار بود صدا ضبط بشود و بعد بروند در طهران این صدا را پنخش کنند آن قسمتی که یک دفعه مربوط به موافقت با ما شد این ضبط صوت از کار افتاد و ضبط نکرد! در عین حال که چراغ روشن بود و این هم گشت گشت و تا آخر هم رسید ولی این صحبتها را ضبط نکرد این را ضبط صوت هوشمند می گویند!! ضبط صوت هوشمند می فهمد و عقل دارد مثل ما که نیست که کله ندارد!! می فهمد کجا را ضبط کند و می فهمد کجا را ضبط نکند! گفتیم که بابا پس بقیه چه شد؟! گفتند که نه نمی دانیم والله چطور ضبط نکرد! گفتم که من که داشتم می دیدم آن چراغ قرمز روشن بود ضبط جلوی چشمم بود هان! مسؤلش هم آن شیخ ... مشهد بود گفت: والله نمی دانیم این چراغ

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۲؛ مدینه المعجز، ج ۵، ص ۱۳۰.

روشن بود و این ضبط هم کار می کرد ولی چرا ضبط نکرد! گفتم که هان! این را ضبط صوت هوشمند و سالک می گویند! ضبط صوت هم داریم [که سالک است!] مگر نمی دانیم اشیاء همه یک ملکوت و فهمی دارند! ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهِ وَلَكِنْ لَأَنْتَ أَتَقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>۱</sup> اینها همه فهم دارند، مثلاً این [لیوان] فهم دارد که در کجا آب را قبول کند و در کجا قبول نکند!! آن هم همین طور است. بعد دیدیم نه، قضیه این است که ما سر کار هستیم! ما می گوئیم: سفید، اینها می گویند: سیاه! ما می گوئیم: سیاه اینها می گویند: سفید! همین است، پشت اتوبوس ها و مینی بوس ها می نوشتند دو دوتا پنج تا به توربوی ندارد!! چه کسی به چه کسی است!! بله، این مسئله هست لذا باید راحت بود و یک مقداری در دنیا راحت گذراند.

### چاره ساز بودن مطالعه تاریخ پیغمبر و انبیاء برای انسان

واقعاً مطالعه تاریخ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیلی برای انسان چاره ساز است و این همه در قرآن دارد که خدا راجع به قصص انبیاء گذشته یادآوری می کند، همه برای این مسئله و قضیه است که انسان بفهمد! در هر جهتی نگاه کنید می بینید که خدا در قرآن آمده و وضعیت را در هر جهت نشان داده است. در [سوره] حضرت یونس علیه السلام یک جریانی را دارد، یک جریان عجیب! اسراری در این قضیه یونس هست! در جریان خضر و موسی علیهما السلام چه اسراری نهفته است! در جریان یوسف علیه السلام واقعاً چه مسائلی در آن قضایا نهفته است! مسائل عجیب! یک اسراری در همین زندان رفتن یوسف هست که مغز انسان سوت می کشد که این حضرت یوسف بی گناه باید هفت سال در زندان باشد! به او اتهام وارد کردند به جای اینکه آن زن را به زندان بیندازند او را به زندان می اندازند! وقتی که برای عزیر مصر ثابت شد که زنش گناه کار بود درعین حال به خاطر زنش یوسف را در زندان انداخت! فهمید که زنش گناه کار است ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ قَبْلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>۲</sup> وقتی که این را فهمید پس چرا او را به زندان انداخت؟!

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۴۴. الله شناسی، ج ۱، ص: ۳۱.

«و هیچ یک از چیزها موجود نمی باشند مگر آنکه با حمد او تسبیحش را می کنند، ولیکن شما تسبیحشان را نمی فهمید!»

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۶.

ترجمه: «و بر صدق دعویش شاهدهی از بستگان زن گواهی داد گفت: اگر پیراهن یوسف از پیش دریده، زن راستگو و یوسف از دروغ گویان است.» (محقق)

## زن در داستان حضرت یوسف، سمبل دنیا

تلمیذ: (وَأَلَيْنَ لَمْ يَفْعَلْ مَا ءَأْمُرُهُ لَيْسَ جَنًّا) <sup>۱</sup>گفت که اگر انجام ندهد به زندان می‌اندازمش.

استاد: می‌دانم ولی این زن که کارهای نیست شوهرش بود. ولی در عین حال این زن چطور می‌شود وقتی او را به زندان می‌اندازند و چه چیزی برایش پیدا می‌شود. اینها همه برای انسان [عبرت است]. مقصود از این زن دنیا است نه اینکه زن نبوده بلکه سمبل دنیا است که اهل دنیا این هستند؛ حق را می‌فهمند و در عین اینکه حق را می‌فهمند می‌آیند با او مقابلهٔ نفسانی می‌کنند و در زندان و سجن می‌اندازد! می‌فهمد حق با یوسف است و می‌فهمد یوسف پاک است این زن می‌داند که این یوسف بری است چون همهٔ بساط را خودش درست کرده است اما چون نمی‌تواند او را از موضع حق به موضع ظلمت خودش پایین بیاورد و چون نمی‌تواند خود را از موضع ظلمت به حق ببرد نه او را می‌تواند در موضع خودش بیاورد و نه خودش را می‌تواند بالا ببرد [این کار را می‌کند]. خب خودت برو پاک شو! تو که الآن در یک مسئلهٔ شیطانی گیر هستی و می‌دانی حق آنجا هست، خودت برو خودت را نزدیک کن و به حق برسان! تو الآن داری به خودت ظلم می‌کنی. قبل از اینکه بخواهی به یوسف ظلم کنی داری به خودت ظلم می‌کنی.

این اهل دنیا همین هستند؛ این اهل دنیا نمی‌توانند آن شخصی که متحقق به حق است را بیاورند و جزو خودشان کنند والا این کار را می‌کردند. چقدر سراغ مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - آمدند برای اینکه اینجا وارد شو آنجا وارد شو چند دفعه آمدند، دیدند نه آقا این از آن چیزهایی نیست که [بیاید].

من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی \*\*\* در خزانه به مهر تو و نشانهٔ توست<sup>۲</sup>

وقتی این را فهمیدند، شروع کردند به گفتن که این آقا این است، آن آقا این است، این منعزل است و کنار کشیده است. سخنرانی‌ها و طعنه‌ها در سخنرانی‌ها شروع شد؛ همهٔ این سخنرانی‌ها الآن هست می‌گفتند که اینهایی که کنار نشسته‌اند و ادعای عرفان می‌کنند بیایند نگاه کنند ببینند در جبهه‌ها بر جوان‌های عارف ما چه می‌گذرد!

## نماز جمعه محل قداست و طهارت و نور

بنده خودم در نماز جمعه‌ای در مصلی مشهد شرکت کردم که آن خطیب نماز جمعه مستقیماً به مرحوم

<sup>۱</sup>. سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۲.

ترجمه: «و اگر از این پس هم خواهش مرا رد کند البته زندانی شود.» (محقق)

<sup>۲</sup>. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۳۴.

آقا داشت سب می کرد! من خودم شرکت کردم تابستان بود. می گفت که خیال کردید اینهایی که آمدند در اینجا اینها عارف هستند؟ این جوانهای ما که در جبهه دارند خون می دهند اینها عرفای ما هستند به طوری که همه فهمیدند؛ یعنی افراد عادی هم فهمیدند که بابا طرف صحبتش کیست و مسئله اش چیست و این جهتش است. خب حالا اینها رفتند و فوت کردند - البته نه آن آقای شیرازی، او مرد با ادب و مؤدبی بود - یکی از قم به آنجا رفت و خیلی هم الفاظ رکیکی به کار می برد حالا اسم نبریم. تعابیرش خیلی رکیک بود و در موارد دیگر هم من یادم هست که خیلی بد صحبت می کرد و حرفهای نسنجیده می زد. نماز جمعه که محل قداست و طهارت و نور است، تبدیل به جایگاه تسویه حساب و ظهور و بروز آنانیتها و از این حرفها می شود! بابا فردا عزرائیل سراغت می آید بدبخت از آنهم می توانی فرار کنی؟! دو روز دیگر سراغت می آید! آمد دیگر حالا آن آقایی که به او بد می گفتی رفته تو هم رفتی، حالا بروید آنجا باهم تسویه حسابتان را بکنید! آنجا معلوم می شود چه کسی جلو است و چه کسی عقب است. آن کسی که از تو هم بزرگتر بود آنهم رفت حالا آنجا باید که یکی یکی مسائل مورد بررسی قرار بگیرد. مگر کار خدا بدون حساب و کتاب است!؟

خلاصه نه خودش را می تواند [بالا] بیاورد و نه آن را می تواند پایین بیاورد او که پایین نمی آید او در جایگاه عزت، مناعت، حق، استواری و اتقان نشسته تکان هم نمی خورد! امام حسین علیه السلام چه گفت؟! گفت که شما بیش از اینکه جان مرا بگیرید مگر قدرتی دارید؟! بفرما، نگرفته ما خودمان می دهیم! امام حسین می گوید که اگر من تکلیف داشتم نیازی نبود به اینکه شما جان من را بگیرید خودمان یک آمپول هوا به خودمان می زدیم و چندتا قرص می خوردیم! شما فقط به این تن نگاه می کنید اینهم برای شما بیاید با شمشیر بزنید، این تن برای شما بفرمایید! احمقها دو روز دیگر تن شما روی زمین می افتد آنهم بوی گند برمی دارد مثل سگ کنار می اندازند! بعضی از این قتله کربلا را سگها در مزابل و این حرفها انداخته بودند حالا بیاید بدن من را نگاه کنید از آن طرف دنیا **حَبَوًا عَلَى النَّلْحِ** هم که شده برای زیارت می آیند. بدن شما را هم نگاه کنید اصلاً کسی نمی داند مقبره کثافت خانه تان کجا هست!

### مقایسه معاویه با نوه اش معاویه اصغر

ما در شام یک دفعه به دنبال قبر این معاویه رفتیم تا قبرش را پیدا کنیم؛ خلیفه اهل تسنن و برادران اهل تسنن! آقا از هر کسی می پرسیدیم به ما نمی گفت! می ترسیدند! بالأخره پیرمردی به ما اشاره کرد، رفتیم دیدیم آقا در را بستند و اصلاً در آنجا سگ هست و خیلی وضع بدی هست! از آن سوراخ در نگاه کردم دیدم. قبر معاویه این طور بود! چند متر بالاترش حدود پنجاه متر صد متر بالاترش یک مکانی تقریباً به اندازه همین جا یا کوچکتر بود یک پیرمردی بود خیلی نورانی هم بود نمی دانم شیعه بود یا اینکه سنی بود ولی خیلی نورانی و



می خواهید نماز بخوانید می خواهید نخوانید! به درک! می خواهید حج کنید می خواهید نکنید، ما به سلطنتمان رسیدیم! رسیدی بسیار خوب بعد هم امام حسن علیه السلام را هم کشتی خیال کردی بر خر مراد سواری! حالا آن دنیا بیا پس بده! یعنی واقعاً اگر شما به خودتان فکر کنید همین الآن در روز یکشنبه پنجم ذی الحجه ۱۴۲۸ هجری قمری امروز بیایند یک موقعیتی را از یک جا - نمی گویم که حالا از کجا - و وضعیتی را بیایند پیشنهاد کنند، چه می کنید؟ واقعاً خودتان را درقبال این مسئله چه ارزیابی می کنید و در این مسئولیت چه می کنید؟ اگر من باشم که از ایران می گذارم می روم و دیگر بر نمی گردم! منتها جایش را باید انتخاب کنم که به چه جایی بروم جایی که خوب باشد برویم تبلیغ کنیم. اصلاً بر نمی گردم. دو روز از عمرم باقی مانده است!! اگر واقعاً این وضعیت و این حالت و این قضیه را برای خودمان ترسیم کنیم چقدر مسائل راحت و سبک می شود و دیدگاه انسان چقدر فرق می کند!

دیشب داشتم به یکی از رفقا می گفتم که یک کتابی است دارم می خوانم اخیراً بیرون آمده برای بعضی از این آقایان است و کتابی است که همه جا هم پخش شده داشتم مطالعه می کردم. واقعاً از صفحه اولش تا آن صفحه آخرش - نصفش را خواندم - همه اش عبرت است! این بنده خدا خاطرات همان وضعیتش را می گفت که فلانی پیش من آمد این درخواست را داشت، فلانی آمد این درخواست را داشت، حالا اینها که می خوانند چه می گویند؟! می گویند که این بابا آمده هرچه ما گفتیم که در کتاب نوشته است! خانم آقای فلان آمد برای کتاب های شوهرش که فوت کرده از ما تقاضا داشت برای اینکه چرا در انتخابات عکس شوهرش را نزدند! دکان دکان! گفتم که نگاه کنید این از یک طرف این طور است و از یک طرف بعضی از مجلدات امام شناسی پدر ما را اجازه نمی دادند [چاپ شود]؛ امام شناسی یا معادشناسی بود. ما آن طرف بودیم، گفتند که برویم مثلاً به آقای خامنه ای بگوییم، ایشان یک کاغذی بنویسند که دیگر در چاپ و اجازه انتشار ایرادی نگیرند. گفتم که من ایشان را می شناسم قبول نمی کنند. گفتند که نه، حالا شما برو بگو. گفتم که باشد. ما به اندرونی آمدیم ایشان هم اتفاقاً داشتند می خوابیدند هنوز نخوانیده بودند گفتم که آقا جان راجع به کتاب های شما که چاپ نمی شود بعضی ها می گویند که اگر توصیه... همین که توصیه گفتم، گفتند که نه خیر! اصلاً وسط جمله درحالی که تتمه اش را هم نگفتم گفتند که نه خیر، از طریق عادی اجازه می دهند بدهند و اگر اجازه نمی دهند ندهند همین! گفتیم که چشم و آمدیم! گفتیم که اگر یک خرده ادامه می دادیم یک کتک هم می خوردیم! این هم یک طور است. ایشان می گوید که من کاره ای نیستم و وظیفه ام است که به عنوان یک عالم اسلامی بیایم این مطالب را بنویسم حالا می خواهد چاپ بشود می خواهد چاپ نشود من دارم وظیفه ام را انجام می دهم. تمام!

---

اینکه زکات دهید، شما اینها را انجام می دهید، فقط و فقط من با شما جنگ کردم برای آنکه امارت و حکومت شما را داشته باشم، امیر شما باشم، و خداوند با وجودی که شما این را مکروه داشتید، به من عطا کرد.»

دیگر به عهده من نیست. اگر چاپ نشد خدا نخواست است به من چه؟! مگر من کاسه داغ‌تر از آش هستم؟ مگر من فضول کار خدا هستم؟! مگر من فضول کار امام زمان هستم؟! دین صاحب و قیم و ولی دارد من نیستم! ولی آن کسی دیگر است! ما آمدیم خودمان را امام زمان [حساب کردیم] و اصلاً امام زمان عجل الله تعالی فرجه را انکار باطنی کردیم و فقط به لفظ می‌گوییم که **یا حُجَّةَ بِنِ الْحَسَنِ عَجَّلَ عَلٰی ظَهْرِكَ** ولی در باطن کدام یک از ما امام زمان را قبول داریم؟! کدام یک از ما وجود امام زمان را پذیرفتیم؟! کسی که امام زمان را قبول داشته باشد این کارها را می‌کند؟! می‌آید این بازی‌ها را درمی‌آورد؟! کدام یک از افرادی که متکفل زعامت و مسئولیتی هستند مقداری از حضور حضرت را ادراک می‌کنند؟! دین صاحب دارد، اگر نمی‌خواهد نخواهد به من ربطی ندارد! به من گفته‌اند که وظیفه‌ات این است و شما این مطالب را بنویس و باید چیز بکنی. بعد هم که در آخر آن اجر و اینها یک مسائل و چیزهایی است که بین خودشان است. وظیفه را انجام دادند و رفتند. حالا یکی می‌گوید که نه، یکی می‌گوید که بله، یکی می‌گوید که نمی‌دانم. هر کسی به سلیقه و فکر و فهم خودش می‌آید و اعتراض می‌کند. برداشتند کتاب نوشتند، بابا بیا بخوان، بیا کتاب را بفهم. کتاب را برای شما نوشتند!

می‌گویند که چرا ایشان در این کتابش خودش را مطرح کرده است؟! همان کتاب وظیفه فرد مسلمان را می‌گویند که ایشان در این کتاب خواسته خودش را مطرح کند. خب خودش را مطرح کرده یا دروغ یا غلط است. شما که عمامه سرت هست و شما که به قول خودت در حوزه درس خواندی و سال‌ها در نجف بودی، فهمت این است که ایشان در این کتاب خودش را مطرح کرده است؟! خب کرده اصلاً خودش را مطرح کرده اصلاً در این کتاب آنانیت و نفسانیت داشته خواسته بگوید که من از افراد دیگر بالاتر هستم. بالاتر از این؟! تو ببین آیا اینکه در این کتاب هست راست است یا دروغ است؟ این را به دنبالش برو! بله، ایشان آمده خواسته آنانیتش را اثبات کند، قبول کردیم. خواسته نفسانیتش را اثبات کند، قبول کردیم. خواسته بگوید که من از فلانی‌ها بالاتر هستم، قبول کردیم و خواسته بگوید که من امام پانزدهم هستم، قبول کردیم. همه اینها را قبول کردیم آخرش که چه؟ این یک چیزی است که مربوط به خودش و خدای خودش است اما آنچه که در این کتاب نوشته راست است یا دروغ است؟ اگر راست است مچت را می‌گیرند! مسئله این است به دنبال این برو نه اینکه بیایی شعار بدهی که این فقط «من» گفته «من» گفته! التفات می‌کنید مسئله چیست؟ ما به دنبال راست و دروغ نیستیم ما به دنبال حاشیه هستیم! ما به دنبال این نیستیم که در آن کتاب چه نوشته شده و در این کتاب چه مسائلی طرح شده است.

## مکتب فلسفه مکتب حریت!

به جای اینکه بیاییم اسفار را بخوانیم [اشکال می‌کنیم]. بیا اسفار را بخوان و رد کن! کسی که جلوی دهانت را نگرفته است. این دهان و زبانت دارد کار می‌کند. این زبانت بیاید رد کند علی رئوسنا! بردار بنویس آقا در اینجای این مطلب مرحوم صدرالمتألهین صحیح است و به دلیل عقلی این مطلب خلاف است و این مسئله مردود است این همه حاشیه این زیر می‌زنند. خب این حاشیه‌هایی که مرحوم سبزواری دارد، آیا به صدرالمتألهین اشکال نمی‌کنند؟! حالا کسی به حاجی سبزواری فحش می‌دهد؟! ای حاجی سبزواری تو که بعد از صدرالمتألهین به سیصد سال بعد آمدی تو اصلاً چه کاره‌ای آمدی به این اسفار حاشیه می‌زنی؟! چه کسی به تو گفته است؟! می‌گوید که بابا اصلاً مکتب خود ملاصدرا مکتب فکر است! مکتب فلسفه مکتب حریت است! یک چیزی به نظر من می‌رسد چه بسا ممکن است که حاشیه من غلط باشد و مطلب ملاصدرا درست باشد! مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - بعد از چهارصد سال آمده به این حاشیه زده است دستش درد نکند بعضی‌ها را توضیح داده و بعضی‌ها را رد کرده است. نه از شأن و مقام ملاصدرا کاسته می‌شود و نه به شأن و مقام مرحوم علامه بیش از آن مقداری که بوده اضافه می‌شود و در بعضی از حواشی خود بنده و خود حقیر نظر علامه را قبول ندارم و نظر ملاصدرا را قبول دارم! نه به من اضافه می‌شود و نه از آنها کم می‌شود. من براساس فکرم نظرم را می‌دهم علامه هم براساس فکرش نظرش را داده و حاجی سبزواری هم براساس فکرش نظرش را داده است ملاصدرا هم نظرش را داده است و هر کدام به جای خود هست و هیچ کدام هم به همدیگر فحش نمی‌دهند. هیچ کدام هم همدیگر را سب نمی‌کنند.

حالا در اینجا یک نفر آمده کتاب نوشته است شروع به فحش دادن می‌کنند معلوم است این مکتب مکتب باطل است. معلوم است این راه باطل است. در مکتب حق «**أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ**»<sup>۱</sup> به خود حرف فکر و نظر می‌شود.

شما در این رساله صلاة جمعه این مسائلی که در تعلیقه دیدید یا می‌بینید مطرح کردیم یک بحث علمی است. یکی از این رفقای ما نیامده بگوید که شما که این تعلیقه‌ها را در این صلاة جمعه نوشتید چرا در این مورد نظرتان با نظر پدرتان مخالف است؟! در بعضی از موارد نظر ما یک قدری بازرتر است البته نظر ایشان در ابتدای صلاة جمعه با آخر فرق می‌کند. در ابتدا اصلاً ایشان قائل به حرمت تشکیل صلاة جمعه هستند به همین جهت من دیدم باید حتماً به این کتاب حاشیه و تعلیقه زده بشود. ایشان اول قائل به حرمت و بطلان بودند و

۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۶۱. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۹۲.

(به سخن و کلام حکمت‌آمیز توجه و التفات کنید و به گوینده آن نظر استقلالی و موضوعی نداشته باشید.)

در آخر کتاب قائل به استحباب صلاة شدند یعنی ۱۸۰ درجه قضیه برگشته است. ظاهراً نظر ایشان در این اواخر حتی قائل به استحسان هم بود متنها وجوبش را مشروط به حضور امام یا نائِبُ مِنْ قِبَلِ إِمَامٍ و نائِب خاص یا اینکه انعقاد تشکل حکومت اسلامی می کنند. ما نظرمان یک قدری اوسع از این قضیه بوده است البته من در همان زمان هم با ایشان یک قدری صحبت کردم ولی بحثمان ادامه پیدا نکرد و بحث در این مسئله یک روز بود.

### وجوب صلاة جمعه در عصر غیبت

نظر ما بر این است که صلاة جمعه واجب است **فِي كُلِّ مَكَانٍ وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَ فِي أَيِّ نَحْوٍ** متنها حالا یک شرایطی دارد که با وجود صلاة جمعه انعقادش صحیح نیست **بِعَلَلٍ**، این نظر ما بود. من دیدم که این متن نیاز به این تعلیقه دارد حالا فرض کنید بگویند که شما که شاگرد علامه هستی و شما که شاگرد پدرت هستی اصلاً چرا باید بیایی نظر مخالف بدهی؟! بابا خود ایشان به ما این راه را یاد داده و از اول گفته که باید این طور باشید، خود ایشان گفته که خلاف خلاف است، خود ایشان گفته که حق حق است، خود ایشان گفته که صحیح صحیح است.

مگر من بارها به خود شما این مسئله را نگفتم که در یک قضیه ای مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - یک مقاله ای نوشته بودند و یک صحبتی با آقای گلپایگانی هم کرده بودند خدا بیامرزد در همان مشهد وقتی که آقای گلپایگانی آمده بود راجع به اینکه آیا فقط این مواقیت سته برای حاج متعین است و احرام از محاذات باطل است یا موازی با میقات هم کفایت می کند؟ آقای گلپایگانی اصرار داشتند که نه، فقط همین مواقیت سته است و شارع این مکان را قرار داده است و نمی توانیم از این تخطی کنیم. حرف خوبی است. ایشان می گوید که همان طور که شارع کعبه را قبله قرار داده و ما نمی توانیم بیت المقدس را انتخاب کنیم، مواقیت را هم سته قرار داده و راه به سوی کعبه را این مکان خاص قرار داده و این نظر ایشان بود. نظر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این بود که نه، موازاتش هم اشکال ندارد. آن دایره به شکل موازات کروی این احرام از آنجا اشکالی ندارد.

بعد از آن جلسه ای که من هم بودم - عصری بود که با آقای گلپایگانی بودیم - در منزل آمدند و شروع به نوشتن این مقاله کردند. مقاله هم در جُنگ هایشان هست که حالا إن شاء الله قصد داریم که همان مقالات را اگر بشود یک تعلیقاتی هم خودمان بنویسیم و پخش کنیم. رفقا درصدد یک هم چنین مسائلی هستند. مقالات خیلی مهمی است حالا صرف نظر از خودش می خواهیم روی تک تک آنها هم یک هم چنین کاری بکنیم. خلاصه این مقاله را نوشتند و هفت هشت صفحه است نمی دانم چند صفحه است و روی میز گذاشتند. با

اخوی حاج سید محمدصادق پیش آقا نشسته بودیم آقا گفتند که آقا من یک مقاله‌ای راجع به این قضیه نوشته‌ام و شما بروید آن را مطالعه کنید جوابش را برای من بیاورید. من به اخوی گفتم که پس شما اول مطالعه کنید وقتی که مطالعه کردید به من بدهید. ایشان هم رفت و مطالعه کرد و فردا یا پس فردا آن را به من داد. من هم نگاه کردم و شب به منزل بردم و یک شب مقاله را خواندم و آوردم سرچایش گذاشتم. دو سه روز بعد پیش مرحوم آقا بودیم ایشان همین‌طور خوابیده بودند، بعد از ظهر بود می‌خواستند استراحت کنند در تشکشان دراز کشیده بودند و هنوز کاملاً نخوابیده بودند. به ما رو کردند گفتند که آن مقاله را خواندید؟! ایشان گفتند که بله، خواندیم و بسیار مقاله خوبی بود و مطلب همین است که شما گفته‌اید. بعد یک‌دفعه آقا به من رو کرد و گفتند که نظر حضرت آیه‌الله چیست؟! دید ما ساکت بودیم گفتند که نظر حضرت آیه‌الله چیست! من هم گفتم که آقا جان من هنوز دلیل مخالفین را نخوانده‌ام تا نسبت به مطلب شما نظرم را ابراز کنم! تا این حرف را زدیم یک‌دفعه ایشان بلند شدند نشستند و سه بار گفتند: احسنت احسنت احسنت! با انگشت [به من] اشاره کردند. این مکتب ایشان است! من مقاله شما را خواندم بسیار خوب خیلی خوب و با دلیل خیلی متقن حرف زدید ولی حرف آنها را هم باید بروم بخوانم. روش پدر ما این بود! پدر ما نمی‌خواست ما الاغ بار بیاییم! پدر ما به جای نان، گوشت، سبزی، برنج و این حرف‌ها به ما کاه نمی‌داد که بخوریم! می‌خواست آدم و عاقل باشیم. حالا مطالب دیگر را نمی‌گویم چیزهای دیگر که حالا حمل بر... بالأخره روش ما از اول این‌طور بود و الا از این قضیه خیلی هست و دیگر نیاز به گفتن ندارد. موارد عدیده‌ای نظیر این مسئله اتفاق افتاد، این یکی از آنها بود. مکتب ایشان مکتب علم، اتقان، حریت، آزادی و نقد است. ایشان کتاب می‌نوشت و بعد می‌گفت که کتاب من را نقد کنید و اشکالش را بگویید. اگر خلاف و مسئله‌ای دارد بگویید و ما می‌رفتیم با مطالب ایشان مباحثه و نقاش و جر و بحث می‌کردیم گاهی اوقات صدایمان آن‌قدر بالا می‌رفت که مادرمان می‌آمد می‌گفت که بس است و آب‌میوه برای هردو - برای آقا و ما - می‌آورد و می‌گفت که این قدر دادوبیداد کردید انرژی شما رفت بیاید آب‌میوه بخورید که خیلی انرژی‌تان چیز بشود! نه، ایشان ناراحت می‌شد و نه ما از ایشان [ناراحت] می‌شدیم. بله، یک وقت یک مطالبی بود که می‌دیدیم جای صحبت و بحث نیست. خودمان هم می‌فهمیدیم تا یک حرفی می‌زدیم از جواب مرحوم آقا می‌فهمیدیم که نباید در این زمینه وارد شد. آن وقت ما هم [دهان] را می‌بستیم.

تلمیذ: ...

### ملاک و قاعده یقین حقیقی به مسیر

استاد: این مسئله مهمی است. حتماً رفقا مسئله را ادراک کردند که میزان بین دو قضیه چیست؟ این میزان خود انسان است که باید بفهمد از مسائلی که به دست می‌آید قاعده این است یعنی در قضایایی که به دست

می‌آید در جایی که انسان یقین دارد بر اینکه مطلب به نحوی هست که موضع، موضع باز شدن نیست اینجا خود انسان داخل نمی‌شود اما در بعضی از موارد که شک دارد اشکال ندارد انسان مطرح کند. اگر موقع هست طبعاً بحث ادامه پیدا می‌کند و اگر موقع نیست این قضیه بسته می‌شود همین قاعده می‌شود. یقین، دلیل دارد. ببینید ما این را می‌گوییم که همه می‌گویند که یقین داریم، دلیلش این است. پیش هر کسی بروید می‌گوید که یقین دارم، هر درویشی می‌گوید که من به راهم یقین دارم، هر اهل تسنن می‌گوید که من به راهم یقین دارم و اگر یقین نداشت که نمی‌شد! حنفی می‌گوید که یقین دارم. مالکی می‌گوید که یقین دارم. حنبلی می‌گوید که یقین دارم. شافعی هم می‌گوید که یقین دارم. زیدی می‌گوید که یقین دارم. واقفی می‌گوید که یقین دارم. اسماعیلیه می‌گوید که یقین دارم. شیعه دوازده امامی هم می‌گوید که یقین دارم و فلان مرجع می‌گوید که یقین دارم و اعلم هستیم! الآن این مراجعی که درآمده‌اند و سیصدتا رساله داده‌اند از هر کدام پرسید می‌گوید که من اعلم هستم، دلیل اعلمیتش چیست؟! شما بیا و شما بیا بحث کنید معلوم می‌شود. قاعده این است! ببینید هر چیزی قاعده دارد. شما می‌گویید که یقین دارم بسیار خوب شما نسبت به یقینتان می‌آید بنده هم نسبت به یقینی که دارم می‌آیم - البته من حالا یقین ندارم و همین‌طور بر حسب ظاهر و اینها عمل می‌کنم - شما می‌گویید که یقین دارم و پشت من را هم دارند و هزار دفعه هم این قضیه را همه‌جا نقل کردند که پشت من را دارند و من یقین به راهم دارم و راه خودم را نورانی می‌بینم. بنده می‌گویم که پشتم را ندارند و نسبت به راهم یقین هم ندارم و کسی هم هوای ما را ندارد، می‌آییم می‌نشینیم. شما که پشتتان را دارند لابد محافظتتان می‌کنند و شما که هوایتان را دارند لابد ننگه‌تان می‌دارند و حفظتان می‌کنند پس این چه پشت داشتنی است؟! اینکه از صحبت فرار می‌کنید دلیل بر این است که این خلاف است و این قاعده می‌شود. مگر نمی‌گویید که پشتم را دارند؟! بفرمایید بنشینیم حرف بزنیم مگر می‌خواهیم همدیگر را کتک بزنیم؟ نه آقا! اول ما را بازرسی بدنی بکنید اگر چوب و چماقی یا چیزی هست بگیرید بعد هم بیایید بنشینید صحبت می‌کنیم. در مجلس عام می‌خواهید حرفی نداریم، در مجلس خانوادگی می‌خواهید حرفی نداریم، بین الاثنین می‌خواهید، هیچ حرفی نداریم!

در همین سفر اخیر مشهد که بنده بودم - سفر یک ماه و نیم پیش که مشرف شدم - این دوستان آمده بود رفیقمان بود خدا حفظش کند آقای ... خیلی مرد فاضلی است و ظاهراً تا آنجایی که من اطلاع دارم منبر و چیزهای خاص خودشان را دارند البته به‌طور خیلی مبسوط اطلاع ندارم و همین قدر می‌دانم که بعضی از جاها و جلسات منبر می‌روند و در آن چیزها هستند و مسجد ندارند. جای دیگر هم می‌رود و خیلی مطلوب و مجذوب برای افراد است. اولاً خیلی آدم فاضلی است و منبرهایش هم تقریباً منبرهای عرفانی و این چیزها هست و این تیپ افراد از ایشان دعوت می‌کنند. در مجالس عام و این حرف‌ها خیلی شرکت ندارند و ایشان به این‌گونه جاها می‌روند. ایشان دو سال پیش آمده بود و اصرار می‌کرد که شما باید بیایید و این مسائل را حل

کنیم. گفتم که آقای فلان من همین امشب حاضر هستم! همین امشب الآن به طهران می‌رویم و بلند می‌شویم به مشهد می‌رویم ولی صحبت در این است که از یک طرف که نمی‌شود، باید از دو طرف باشد. گفتم که شما هر چه می‌گویید. گفت که شما بیا مطالبی که ایشان می‌گویند را بپذیر! گفتم که دست شما درد نکند، شما دارید به من این حرف را می‌زنید؟! شما با این فضل و با این وضعیت [این حرف را می‌زنید]؟! چه چیزی را بپذیرم؟ بپذیرم ایشان پسر پدرم است؟! قبول دارم. بپذیرم ایشان سید اولاد پیغمبر است؟! قبول دارم. بپذیرم ایشان طلبه فاضلی هستند؟! قبول دارم. اینها را قبول دارم اما اینکه تسلیم بشوم تسلیم چه بشوم؟! گفت که ایشان برادر بزرگ‌تر است. گفتم که پس به نظر شما **أَكْبَرُ سَنًا** ملاک برای بزرگی است؟! گفتم که اگر این طور است که بنده تسلیم جناب عالی می‌شوم شما پنج سال از من بزرگ‌تر هستید! ایشان پنج سال از من بزرگ‌تر است. گفتم که اگر این طور است پس چرا پدر ما تسلیم برادرش نشد؟! او چهارده سال از ایشان بزرگ‌تر بود در حالی که برادر من یک سال و هشت ماه از من بزرگ‌تر است! عموی ما چهارده سال از پدر ما بزرگ‌تر بود!! گفتم که اینکه شما می‌گویید منظورتان از این تسلیم شدن چیست؟ بالأخره من چه چیزی را می‌خواهم قبول بکنم؟! قبول بکنم ایشان مرجع من است؟! اینکه واضح البطلان است! قبول کنم ایشان پدر من است؟ پدر من که از دنیا رفت! پس چه چیزی را قبول بکنم؟! شما باید لغتی که مبین مراد و آن مفهومتان هست را بگویید که این چه وضعیتی هست؟!

حقیقت را آمده‌اند بیان کردند و اینکه نباید گول بخوریم و نباید فریفته بشویم! ای کسانی که آمادگی برای ارتقاء بیشتر دارید چرا خودتان را در مراتب پایین گیر انداخته‌اید؟! این منظور من است! ای کسانی که می‌توانید یا بالاتر بگذارید چرا خودتان را متوقف کردید؟! بالاتر این است، نه آن که بگویند که آثار ایشان بلااستثناء قابل استفاده است! چه کسی؟! ابوحنیفه از مفاخر اسلام است قابل استفاده است که ایشان برداشته در کتابش نوشته است؟! بردارید کتاب را بخوانید؛ در بحث اسلام و مقتضیات زمان، بروید بخوانید [نوشته است که] اینها از مفاخر اسلام هستند.<sup>۱</sup> چه کسی؟ ابوحنیفه که به زندان منصور رفته ایشان از مفاخر اسلام است؟! این زنزاده و حرام‌زاده‌ای که بغض امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تا آن لحظه آخر مرگش با خودش کشید، این از مفاخر اسلام شد؟! این کسی که گفت: در مقابل جعفر بن محمد دکان باز کردم، هر فتوایی را که او داد من ۱۸۰ درجه خلافش را گفتم.<sup>۲</sup> این از مفاخر اسلام می‌شود؟! به خاطر یک مسائلی که نمی‌دانید چیست حالا با منصور در افتاده منصور هم او را در زندان کرد مثل هزارتا آدم عوضی که در زندان می‌کنند حالا مگر هر کسی را که منصور در زندان کرد سلمان فارسی بود؟! مگر همین خوارج نبودند که رفتند معاویه و عمروعاص را

۱. اسلام و مقتضیات زمان، ص ۱۰۴؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱.

۲. فرائد الأصول، ج ۴، ص ۱۲۵. به نقل از زهر الربیع، ۵۲۲.

بکشند، حالا این خوارج ابوذر و عمار هستند؟! این هم یکی از آن پدرسوخته‌ها است حالا آمد با این منصور درافتاد. بنی عباس که آمدند با بنی مروان معارضه کردند مگر بنی عباس افراد خوبی بودند؟! آنها اهل دنیا بودند اینها هم اهل دنیا بودند آنها اهل جهنم بودند اینها هم اهل جهنم هستند این برای ریاست کرده آن ابوحنیفه زنازاده هم به خاطر ریاست و موقعیت و آن اناپیتی که داشته با منصور درافتاده است و منصور هم او را در زندان کرد و در زندان هم مرد و به جهنم که مرد، به درک! تو آمدی با ولی اصلی و با حق و با خدا درافتادی آن وقت خدا هم تو را گرفتار آن منصور کرده است.

### فرق دیدگاه سیاسی با دیدگاه ولایی

این دیدگاه نشان می‌دهد که این دیدگاه دیدگاه قابل اعتمادی نیست! این دیدگاه نشان می‌دهد که دارد مسائل را از کجاها بررسی می‌کند. این دیدگاه سیاسی می‌شود نه دیدگاه ولایی! آن کسی که می‌گوید: ابوحنیفه از مفاخر اسلام است! این یک جمله اشتباه نیست این یک دیدگاه است! یک وقتی آدم نماز سه رکعتی را چهار رکعت می‌خواند، یک اشتباه است و یک وقت می‌گوید که امام زمان عجل الله تعالی فرجه اصلاً وجود خارجی ندارد و این حرف‌ها بیخود است. امام زمان اصلاً معلوم نیست چه هست! بعد می‌گوید که آقا من اشتباه کردم. این اشتباه است و آن هم اشتباه است ولی این ربطی به آن ندارد.

*تلمیح: می‌گویند که مرحوم مطهری آخر عمرش منقلب شده است.*

استاد: بله، اینکه بوده و آن مربوط به مسائل... همین دیدگاه باعث شد که در این انقلاب از آقا فاصله گرفت! همین دیدگاه باعث شد که به پاریس رفت و از آقا اجازه نگرفت! همین دیدگاه باعث شد که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - ارتباطشان را با او کم کردند! من یک مقداری از اینها را که قابل گفتن باشد گفته‌ام و مسائل دیگری را نگفتم. همین دیدگاه [باعث اینها شد]! کسی که ولایت را اصل بداند آن ولایت اینجا می‌آید به دادش می‌رسد و کمکش می‌کند و نمی‌گذارد در مسائل بیفتد ولی از آنجایی که بنده خدا منصف و با انصاف بود در این حرف نداریم...، دیگر ایشان گفت که ما چه فکر می‌کردیم و طور دیگری از آب درآمد! این حرف را دو سه شب قبل از فوتش زده بود که ما طور دیگری فکر می‌کردیم. بفرما! حالا دیگر کار از کار گذشته بود. اتفاقاً مرحوم آقا هم در شهادتش گریه کردند - خودم یادم هست - تشییع کردند. خود ما بودیم از دانشگاه تا راه آهن با مرحوم آقا پیاده رفتیم و بعد از راه آهن سوار ماشین کردند و به قم آوردند اینها همه بوده ولی نه، مسئله تمام نیست! علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - نه! او ولایت را فهمید! علامه هیچ وقت نمی‌گوید و این حرف‌ها را نمی‌زند. آن کسی (همین آقای مطهری) که بالای منبر می‌گوید: ما باید حسین‌های زمان را بشناسیم! تمام شد، دیگر تمام شد! جناب آقای مطهری حسین‌های زمان چه کسی هستند؟! برای ما بگو! یزیدها زیاد داریم؛ صدام یکی از یزیدهای زمان است، مثلاً محمدرضا شاه یکی از یزیدهای زمان است،

رضاشاه یکی از یزیده‌های زمان است، حکام ظلم، دیکتاتورها و این افراد جانی که در همین مملکت یک میلیون پیدا می‌شوند! این همه افراد جانی و جنایت‌کاران الآن در خود ایران و کشورهای دیگر هستند و افراد عادی اینها همه یزید هستند! حکومت دستشان بیاید پدر همه را درمی‌آورند. دستشان نیامده است! بالاستعداد همه یزید هستند! حالا حسین‌های زمان را بفرمایید چه کسانی هستند؟! امام زمان که یکی بیشتر نداریم. پس این حسین‌های زمان افراد دیگر هستند؟! خب تمام شد! یک خط بطلان بر تفکر [زده شد]. پس چطور شما می‌گویید که مسائل و آثار ایشان بلااستثناء قابل استفاده است؟! این کلام ایشان که گفتند: ما نهج البلاغه را نفهمیدیم. وقتی که آن خطبات مربوط به زن است. در سیری در نهج البلاغه بروید بخوانید ببینید نوشته شد یا نه که ما اینها را نفهمیدیم یعنی قبول نداریم! مالک اشتر را قبول داریم، خطبه فلان را قبول داریم، خطبه متقین را قبول داریم و وصیت به حاضرین را قبول داریم ولی تا رسیدن به «**وَ إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ**»<sup>۱</sup> این را قبول نداریم! جمل را قبول داریم ولی این مقدارش را که «**وَ أَمَّا عَائِشَةُ فَقَدْ أَدْرَكَهَا ضَعْفُ رَأْيِ النِّسَاءِ**»<sup>۲</sup> این را قبول نداریم. حالا ما آمدیم گفتیم که بابا از ایشان بالاتر هم هست. از اینها بالاتر هم هستند. گفتند که چرا گفتید؟! چه کسی به شما گفته که این را بگویید!؟

تلمیذ: (تَوَمَّنْ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرْ بِبَعْضٍ)<sup>۳</sup> ایشان عفلش نمی‌رسید...!

عین مرحوم بهشتی که وقتی در آلمان بودند از ایشان سؤال کردند درباره این آیه قرآن که ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾<sup>۴</sup> شما چه می‌گویید؟ ایشان می‌گوید که تا آنجایی که ما از اسلام فهمیدیم اسلام قانون مساوات است. یعنی آیه را قبول نداریم! حالا بنده خدا آقای مطهری نگفته است که قرآن را قبول نداریم اما ایشان دیگر عالی‌تر کرد و گفت که تا آنجا که ما از اسلام می‌دانیم قانون مساوات است! یعنی قبول نداریم حالا خجالت می‌کشد [این را بگوید] یک حرف دیگر است صاف یعنی قبول نداریم! من آمدم گفتم که آقا حق چیز دیگر است؛ حق بالاتر است و ضوابط و ملاکاتش هم این است و برای افرادی که می‌خواهند به آنجا برسند من آمدم این کتاب را نوشته‌ام و الا برای افرادی که بیایند بگویند که آقا اصلاً نگاه کردن به این کتاب حرام است،

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۹۱.

۲. الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۶۹: «**وَ أَمَّا عَائِشَةُ فَأَدْرَكَهَا رَأْيِ النِّسَاءِ**». نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۱۸: «**وَ أَمَّا فَلَانَةُ فَأَدْرَكَهَا رَأْيِ النِّسَاءِ**».

۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰. حیات جاوید، ص ۳۳ و ۳۴.

۴. ما به بعضی از آیات که مطابق میل و سلیقه و مصلحت شخصی و اجتماعی ماست، ایمان می‌آوریم و به بعضی که مخالف مصلح ماست، کفر می‌ورزیم.»

۴. سوره نساء (۴) آیه ۳۴. رساله بدیعه، ص ۷۸:

«مردان بر زنان قیومیت دارند.»

من که برای آنها این را نوشته‌ام!! برای آنهايي که بلند شوند به جای اینکه بروند فکر کنند و در مطالبش تفحص و تحقیق کنند بیایند بگویند که این آقا آمده به آقای مطهری در اینجا اعتراض کرده است. یکی آمده گفته که ایشان که هر کسی را در این کتاب نوشته رد کرده است! چه کار کنم؟! بیایم اثبات کنم!؟

اولاً ما هر کسی را در این کتاب نیاوردیم رد کنیم این طور نبوده است. بالأخره از زمان خلقت آدم تا زمان ظهور حضرت میلیاردها میلیارد افراد بشر بودند، ما به مناسبت مطلب آمدیم افرادی را که موقعیت آنها بالمجاز یا بالحقیقه دارد جایگزین موقعیت حق در مواضع مختلف می شود، آنها را روشن کردیم از نظر علمی آقای مطهری را آمدیم روشن کردیم فایده ندارد، از نظر حالی آن آقای کذا آن شیخ جعفر ... روشن کردیم فایده ندارد. از نظر کسانی که الآن در جامعه به عنوان مرتبط با امام زمان هستند و اخبار از مسائل ظهور و فلان می دهند فایده ندارد، ببینید یکی یکی [بررسی کردیم] از نظر افرادی که اینها به جاهایی رسیده‌اند ولیکن هنوز به آن عرفان دسترسی پیدا نکرده‌اند فایده ندارد. اگر اینها را مطرح نکنم پس بیایم چه بگویم؟! چه مثالی بیایم بزنم؟! هان؟! پس چه بیایم بگویم؟! باید بگویم که این در عین اینکه دارای این مقام است [فایده‌ای ندارد] اگر من بگویم که آقای حداد به شیخ جعفر مجتهدی گفتند که تو حاضری آنچه که داری را از تو بگیرم و بهترش را به تو بدهم، بدنش شروع به لرزیدن کرد و گفت که نمی‌دهم، تا من این را نگویم چه کسی می‌تواند فرق بین این مکتب و آن مکتب را بفهمد با این همه مسائل و خوارق عاداتی که خودشان شنیدند و از افراد دیدند چه کسی می‌تواند بفهمد؟! باید در اینجا یک مسئله‌ای مطرح بشود که بین این مکتب و آن مکتب، این فرق هست. این مکتب امام صادق علیه‌السلام است که به آن هندی می‌گویند که اسلام را قبول بکن. می‌گویند که قبول نمی‌کنم. می‌گویند: تو که گفتی من مخالفت با نفس می‌کنم! مخالفت با نفس کرد امام همه را از او گرفت و گفت که حالا به او بهترش را می‌دهم.<sup>۱</sup> از اصحاب خاص موسی بن جعفر یا امام صادق شد. هر کاری هم می‌کرد اینها می‌گویند که این هم دارد همان کار را می‌کند. آن کسی که می‌گویند: به فضل مولا چشمم را که می‌بندم همه کره زمین را می‌بینم این دارد آنانیت خودش را می‌گوید. این را چه کسی می‌فهمد؟! پشت کتاب ایشان هم زدند و می‌گویند که عجب! راست می‌گوید. راست هم می‌گویند نه اینکه دروغ بگویند. اگر دروغ می‌گفت دروغش برملا می‌شد! راست می‌گویند ولی این راست آیا حکایت از تحقق از یک امر حق می‌کند یا نه؟ از کدام مسئله این راست دارد حکایت می‌کند و از کدام مطلب دارد پرده برمی‌دارد!؟

چه بسا افرادی که از همین مطالب با من تماس گرفته‌اند و به یک مطالب و مسائلی رسیده‌اند. حالا آن کسی که می‌آید و اعتراض می‌کند و می‌گویند که آقا این فلان است. تو نخوان! آن کسی که می‌آید این کتاب را

<sup>۱</sup>. کشکول، بحرانی، ص ۳۵۸.

تحریم می‌کند. خب تو نخوان! من اصلاً این را برای تو ننوشته‌ام که تو می‌آیی تحریم می‌کنی! این برای تو نیست این برای کسی است که **لِمَنْ كَانَ لَهُ عَقْلٌ!**

تلمیذ: *آقای حداد که می‌گفتید بروز می‌داد...*

استاد: نه، عرض کردم آقای حداد اصلاً در این معروض نبود و اصلاً راهش مخالف نبود.

تلمیذ: *پس چرا می‌دادند؟*

### مکتب عرفان مکتب ورشکستگی!

استاد: طرف آمده اصرار می‌کند و یقۀ آقای حداد را گرفته رها نمی‌کند، برای این است نه اینکه ایشان خودشان بگویند که آقا این طور بکن. طرف آمده - الآن هم آن آقا هست - آقای حداد را رها نمی‌کند آقا هم می‌خواهد راحتش کند می‌گوید که آقا برو این را چیز بکن والا اصلاً مکتب خود آقای حداد مکتب ورشکستگی بود! طرف اصلاً ورشکست بشود! حالا در این زمینه مسئله زیاد است. مکتب آقای حداد مکتب گرفتن بود! بابای طرف را دستش می‌دهد تا چیز کند نه اینکه بادش کند بادش کند اینک هنر نیست! همه چیز به راه و منظم و سر جا باشد بعد ذکر یونیسه‌مان را هم می‌گوییم بعد «یا هو» را هم می‌کشیم و فلان می‌کنیم. آیا این هنر است؟!

تلمیذ: *آیا این برای او ضرر نداشت؟!*

استاد: بله ضرر دارد. ضرر همین است که تا حالا همین طور مانده است!

تلمیذ: *پس چرا به او می‌دادند؟*

استاد: چون خودش می‌خواهد! و خودش بیش از این نمی‌خواهد یعنی آقای حداد فکر این را می‌کنند که این در یک ظرفیتی هست که اگر این کار را انجام ندهند اصلاً ممکن است که این مقدارش را هم از دست بدهد! آخر آن کسی که بلند می‌شود می‌آید وضعیت آقای حداد را می‌بیند و درعین حال یک هم‌چنین تقاضایی می‌کند آخر این شعور دارد که می‌آید یک هم‌چنین مسئله‌ای را تقاضا می‌کند؟! یا اینکه حداقل بیاید بگوید که آقا اینها می‌آیند مالیات می‌گیرند [حالا آقای حداد] خودش بخواهد به او بدهد، نخواهد ندهد، آن دیگر دست خودش هست و اختیار با خودش هست اما وقتی که این طور است ایشان می‌آیند چه کار می‌کنند؟ تو می‌خواهی تا این حد بیایی، من هم تا این حد تو را نگه می‌دارم اما اگر می‌خواهی بالاتر بیایی نباید تقاضا کنی. دست خودت هست. آقای حداد این طور بود و می‌گفتند که دست خودتان هست. اینها افرادی بودند که اصلاً خودشان را در معرض قرار می‌دادند و کار و زندگی‌شان این بود.

من مسائل و داستان‌هایی از همین‌ها دارم که تا حالا بیان نکردم یعنی ما در مقام کوبیدن که نیستیم تا بیاییم طرف را بکوبیم که فلان جا چه کار کرد و فلان جا چه کار کرد. نه! فقط همین یک رونمایی و یک برداشتی از مسئله که به دست بیاید تا انسان فرق را بفهمد.

خب این جلسه هم که این مطالب [گفته شد] و به قول آقای ... می‌گفت که فلانی مباحثات تو عین مرحوم آسید جلال آشتیانی می‌ماند که در بحث‌هایش همه چیز هست غیر درس!! آن وقت می‌گفت که در درس‌های تو همه چیز هست غیر درس!! گفتم که خیلی خوب ما را شناختی!

ظاهراً یک مقداری مسئله مشکوک است ولیکن ما طبق چیز انجام می‌دهیم. بعضی‌ها می‌گویند که شب سی‌ام را در خود ایران دیده‌اند و سعودی اصلاً دو روز زودتر گرفته است! این قضیه مشکوک است ولی چون هنوز برای من مسجل نشده لذا ما هم ...

*تلمیذ: حاجی‌هایی که به مکه می‌روند اعمالشان را باید طبق ماه آنها انجام بدهند؟*

استاد: بله، اصلاً این قضیه مشکوک است. ببینید اگر یقین داشته باشند به نحوی که هیچ جای شکی در آن نباشد که این هم خیلی کم اتفاق می‌افتد اینها باید احتیاطشان را بکنند.

*تلمیذ: اجازه می‌دهند به منی و عرفات بروند؟*

استاد: آنها کاری ندارند و اشکال ندارد شما تا ده روز دیگر هم می‌توانید در منی بمانید.

*تلمیذ: از ائمه علیه‌السلام نقل شده که...*

استاد: بله، روایت در این زمینه داریم یعنی منظور ائمه این است که در این گونه موارد تفحص نکنید نه اینکه یقین پیدا کردید. یعنی تفحص نکنید و بنا را بر اعلان حکومت بگذارید و هرچه حکومت [اعلام] کرد همان است ولی مسائل تقیه و اینها هم هست.

**اللهم صلّ علی محمد و آل محمد**